

موسی بن جعفر را امام می دارد و برای وی مال بسیاری فرستاد و از آن  
همه در اضعاف است که امیرالمؤمنین ویرایان اکرام و احترام کرده است  
چون رشید آرا شید غضب بروی مستوفی شد فی الحال کاشته  
بطلب وی فرستاد چون حاضر شد از وی پرسید که آن در اضعاف که  
ترا بپوشانیده بودم چه کردی گفت نزدیک منست یا امیرالمؤمنین  
گفت حاضر کن غلامی را طلبید و گفت بفلان خانه برو و از سرای من  
و کلید آرا از فلان کنیز که بطلب در آن خانه صدوقی است سر آرا  
بگشای و در آن صدوق ظریفی است سر بزم آرا با رطلام زود آن  
ظرف را حاضر کرد رشید فرمود تا هم آرا برداشته آن در اضعاف را  
دید بهویهای خوش معیبت ساخته غضب او فرو نشست و گفت که  
این را بجای وی باز فرست و خوش باش که بپوشید کسی را در حق  
خواهم شنید **و از آن بجز آنست** که شخصی گفته است که در  
گرت اول که مهدی کاظم را در وضعی الله عنده بعد از طلبید را فرمود که  
بعضی از هواج راه از بازا از کرم چون بخت نظر کرد بر بسیار معلوم  
و مخزون دید گفت ای فلان چیست که ترا استعموی بنیم گفت چون معلوم  
نباشم که پیش این ظالم میروی و معلوم نیست که سر انجام چه خواهد  
فرمود که هیچ باکی نیست در فلان ماه فلان روز باز خواهم آمد تو از  
شبه منتظر می باشی تا هم ماه و روزی شمردم تا آن روز که خواهد  
بود رسید انتظار می برودم تا نزدیک تو بپوشم پس از آن روز که معلوم  
بود رسید انتظار می برودم تا نزدیک تو بپوشم پس از آن روز که معلوم

و موسی

و سوسه در خاطر من انداخت بر سیدم که فکری در دل من راه یا بد  
اضطرابی عظیم در من افتاد نگاه دیدم که از جانب عراق سیاهی  
پدید آمد و کاظم رضی الله عنه در پیش آن سیاهی بر مینماید سوار  
آواز داد که ای فلان کفتم لیک یا این رسول الله فرمود که نزدیک  
بود که غمگی در دل تو افتد کفتم چنین بود پس کفتم الحمد لله که ازین  
ظالم بسلامتی خلاص شدی فرمود که بیکبار دیگر مرا خواهند برد که  
خلاص نیایم **و از آن بجز آنست** که دیگری گفته است که در  
مدینه مجاور بودم و خانه بیکبار گرفته بودم و ملازمت مجلسی ظلم  
رضی الله عنه می کردم روزی باران عظیمی آمد احرام ملازمت  
وی بستم چون بروی در آمدم و سلام کردم جواب داد و فرمود که  
ای فلان بخانه خود باز کرد که خانه تو بر بالای مساعی تو فرود  
آمده است باز گشتم دیدم که خانه فرود آمده است جیبی را بگری  
گرفتم تا مساعی مرا از زیر خاک بیرون کردند هیچ چیز کم نشد مگر سطلی  
چون باعداد پیش وی آمدم فرمود که هیچ چیز از خانه تو کم نشد  
گفتم فی سطر سطلی که با آن و صنوی ساخته زمانی سر در پیش افکند  
پس سر بر آورد و فرمود که کجانی برم که تو آرا جای فراموش  
کرده برو و از کنیز که صاحب سرای سوال کن هر کوی که سطل را  
تو برداشته بمن باز ده که تو باز خواهد داد چون باز گشتم پیش  
کنیز که صاحب سرای آمدم و گفتم که سطلی در خطای فراموشش

King Saud University

King Saud University

Copyright © King Saud University